

بیانیه گرایش کمونیسم شورایی:

دموکراسی غرب؛ پاسداران «انسان دوست» رژیم اسلامی و انقلاب مردم ایران

آنچه در ایران، میان دسامبر ۲۰۲۵ و ژانویه ۲۰۲۶ رخ داد، حادثه نبود، بحران هم نبود، حتی سرکوب هم نبود؛ یک عمل تمام عیار دولتی بود برای درهم شکستن امکان انسان بودن. جامعه‌ای که به پا خواست، نه برای اصلاح، نه برای امتیاز، بلکه برای پایان دادن به یک وضعیت تاریخی تحقیر، با پاسخی مواجه شد که از منطق حکومت عبور کرده بود و به قلمرو جنایت عریان وارد شده بود. کشتار، کورسازی سیستماتیک، زخمی کردن انبوه، و سپس تیر خلاص بر تخت بیمارستان، فقط ابزار نبودند؛ پیام بودند. پیامی روشن: این نظام، هیچ مرزی را به رسمیت نمی‌شناسد، حتی مرز میان قدرت و سادیسم.

اما آنچه این فاجعه را به یک تراژدی جهانی بدل کرد، نه فقط عمل رژیم اسلامی، بلکه واکنش دموکراسی‌های غربی بود. واکنشی که به‌ظاهر انسانی، به‌ظاهر متأثر، به‌ظاهر اخلاقی، اما در عمق، محاسبه‌گر، سرد و بی‌شرمانه بود. وقتی غرب، در برابر چنین سطحی از جنایت، هنوز از خود می‌پرسد «آیا باید سپاه پاسداران را در فهرست گروه‌های تروریستی قرار داد یا نه»، این پرسش دیگر یک تردید حقوقی نیست؛ یک ژست سیاسی است برای خریدن زمان، حفظ کانال‌ها، و تمیز نگه داشتن دست‌ها در عین همدستی. از منظر روان‌شناسی سیاسی، این رفتار کاملاً قابل تشریح است. ما با پدیده‌ای مواجه‌ایم که می‌توان آن را «تفکیک عمادانه‌ی مسئولیت» نامید؛ مکانیسمی که در آن، یک کل جنایتکار به اجزایی قابل‌مذاکره تقسیم می‌شود تا الزام اخلاقی اقدام از میان برداشته شود. سپاه پاسداران، در این روایت، به‌عنوان «بخشی مسئله‌دار» معرفی می‌شود، نه ستون فقرات نظام. گویی رژیم اسلامی، موجودی است با اعضای سالم و یک اندام سرکش؛ و اگر آن اندام را مهار کنیم، بدن قابل‌زیستن می‌شود. این تصویر، نه ساده‌لوحانه است و نه اشتباه؛ دروغ است، و دروغی که آگاهانه تولید شده. سپاه پاسداران، نه ابزار رژیم، که خود رژیم است. این یک ادعای احساسی نیست، یک واقعیت ساختاری است. سپاه، هم‌زمان دولت پنهان، اقتصاد موازی، دستگاه سرکوب، مهندس فرهنگ، و نگهبان ایدئولوژی است. خامنه‌ای، نه مهارکننده سپاه، که محصول آن است؛ و وفاداری سپاه به او، نه از سر تبعیت، که از سر هم‌هویتی است. جدا کردن سپاه از کلیت نظام، همان‌قدر مضحک است که جدا کردن اس‌اس از رایش سوم. با این تفاوت که غرب، اس‌اس را زمانی محکوم کرد که دیگر شکست خورده بود؛ اما سپاه را در اوج جنایت، هنوز «موضوع بررسی» می‌داند. اینجاست که دموکراسی غربی، نقاب از چهره برمی‌دارد. دموکراسی‌ای که قرار بود بر پایه ارزش‌های جهان‌شمول بنا شود، سال‌هاست به یک فناوری مدیریت منافع فروکاسته شده است. حقوق بشر، آزادی، کرامت انسانی، دیگر اصول نیستند؛ متغیرند. بسته به بازار، انرژی، ژئوپلیتیک، و ترس از بی‌ثباتی، فعال یا معلق می‌شوند. این همان اخلاق مشروط است؛ اخلاقی که تا زمانی معتبر است که هزینه نداشته باشد. و ایران در حال انقلاب، برای غرب، پرهزینه است. نه به‌خاطر خون انسان‌ها، بلکه به‌خاطر به‌هم‌خوردن نظم قابل‌کنترل. پس واکنش، محکومیت است بدون پیامد؛ همدردی است بدون عمل؛ و پرسش‌های حقوقی‌ای که دقیقاً برای به‌تعویق انداختن تصمیم طراحی شده‌اند. این وضعیت، از نظر روان‌شناسی اخلاق، نمونه‌ی کامل «بی‌حسی انتخابی» است: توان دیدن رنج، بدون احساس الزام به تغییر. غرب می‌بیند، می‌فهمد، گزارش می‌نویسد، اما تصمیم نمی‌گیرد. و این تعلیق، خود نوعی مشارکت است. اما شاید عریان‌ترین وجه این فاجعه، جایی است که حتی سیاست هم عقب می‌نشیند: بیمارستان. جایی که مجروح اعتراض، به‌جای درمان، با گلوله «تمام» می‌شود. این لحظه، فقط جنایت حکومتی نیست؛ فروپاشی آخرین خط قرمز تمدنی است. پزشکی، به‌عنوان نهادی که باید بیرون از سیاست بایستد، به ابزار مرگ بدل می‌شود. و این‌جاست که سؤال فقط متوجه رژیم نیست، بلکه متوجه جهان است.

جامعه پزشکی جهانی چگونه می‌تواند سکوت کند؟ این سکوت، ناآگاهی نیست. اطلاعات وجود دارد، شواهد هست، گزارش‌ها ثبت شده‌اند. آنچه وجود ندارد، اراده اخلاقی است. وقتی نهادهای پزشکی بین‌المللی واکنش قاطع نشان نمی‌دهند، وقتی مجامع علمی، بیانیه‌های خنثی صادر می‌کنند، ما با یک لغزش ساده طرف نیستیم؛ با سقوط یک حرفه طرفیم. پزشکی که در برابر قتل بیمار سکوت می‌کند، دیگر پزشک نیست. و نهادی که این سکوت را نهادینه می‌کند، دیگر حافظ سلامت نیست؛ شریک جرم است. در این میان، نقش الیت‌های تحصیل‌کرده، متخصصان، و نخبگان فکری، از همه دردناک‌تر است. زیرا این‌جا جهل در کار نیست. همه‌چیز فهمیده شده، تحلیل شده، تدریس شده. اما عقل، از اخلاق جدا افتاده است. دانستن، دیگر به مسئولیت منجر نمی‌شود. و این، خطرناک‌ترین شکل انحطاط است؛ انحطاطی که با زبان شیک، مقاله علمی، و بی‌طرفی ظاهری پنهان می‌شود.

در نهایت، اگر همه این قطعات کنار هم گذاشته شوند، تصویر روشن است. رژیم اسلامی، یک کل تروریستی است. سپاه، نیروی خودسر نیست. غرب، فریب‌خورده نیست. آنچه می‌بینیم، حاصل ناتوانی یا سردرگمی نیست؛ حاصل انتخاب است. انتخاب حفظ نظم جهانی، حتی اگر به قیمت له‌شدن انسان باشد. و این، دقیقاً همان نقطه‌ای است که دموکراسی، از درون تهی می‌شود و به کاریکاتور خود بدل می‌گردد. در برابر چنین وضعیتی، زبان نرم، نه عقلانی است و نه اخلاقی. وقتی مشیت، سازمان‌یافته، آگاهانه و مرگ‌بار فرود می‌آید، پاسخ مبهم، فقط خدمت به مشیت است. این متن، دعوت به خشونت نیست؛ اعلام پایان توهم است. پایان این خیال که می‌توان با جنایت، مودبانه رفتار کرد و انتظار داشت تاریخ، این ادب را ببخشد. اگر امروز گرایشی در سنت چپ وجود داشته باشد که تصادفی یا نه، اما ساختاری قادر است ریاکاری دموکراسی‌های غربی را افشا کند، آن گرایش دقیقاً کمونیسم شورایی است؛ نه به‌خاطر قدرت سازمانی‌اش، نه به‌خاطر نفوذ سیاسی‌اش، بلکه به‌خاطر جایگاهی که در نقد قدرت اشغال می‌کند. کمونیسم شورایی، برخلاف چپ‌های دولتی، سوسیال‌دموکراسی‌ها، یا حتی بسیاری از مارکسیسم‌های «واقع‌گرا»، هیچ سرمایه‌ای در حفظ توهم دموکراسی لیبرال ندارد. نه دولت را نجات‌دهنده می‌بیند، نه پارلمان را ضامن آزادی، و نه حقوق بشر را چیزی فراتر از یک زبان مدیریتی برای مهار بحران. از این منظر، کمونیسم شورایی تنها گرایشی است که می‌تواند بدون لکنت بگوید: آنچه امروز به‌نام دموکراسی غربی عرضه می‌شود، نه بدیلی اخلاقی، بلکه شکلی پیشرفته‌تر از تنظیم خشونت است. خشونتی که این‌بار نه با چکمه، بلکه با بیانیه، نه با تانک، بلکه با «نگرانی عمیق» اعمال می‌شود. وقتی دولت‌های غربی در برابر کشتار عریان در ایران می‌ایستند و هم‌زمان بحث می‌کنند که «آیا باید سپاه را تروریستی اعلام کرد یا نه»، این دقیقاً همان نقطه‌ای است که نقد شورایی معنا پیدا می‌کند: دولت، حتی وقتی لیبرال است، در لحظه بحران، همیشه طرف نظم است، نه انسان.

کمونیسم شورایی از ابتدا بر این نکته دست گذاشته بود که دموکراسی نمایندگی، شکلی از بی‌قدرت‌سازی توده‌هاست. رأی‌دادن، مشارکت نیست؛ واگذاری اختیار است. و درست به همین دلیل، وقتی مردم ایران نه از طریق صندوق، بلکه با بدن‌شان وارد سیاست می‌شوند، دموکراسی‌های غربی دچار هراس می‌شوند. این‌جا دیگر چیزی برای مدیریت وجود ندارد. این‌جا سیاست از پایین فوران کرده، و این همان چیزی است که هم رژیم اسلامی از آن می‌ترسد و هم دولت‌های غربی. نقد شورایی دقیقاً همین‌جاست: غرب، با تمام ادعای انسان‌دوستی، فقط تا جایی با «مردم» همراه است که مردم، نظم موجود را به‌هم نزنند. اعتراض قابل‌کنترل، سوگوار قابل‌مصاحبه، قربانی بی‌خطر؛ بله. اما انقلابی که می‌خواهد کل ساختار قدرت را نفی کند؟ نه. آن‌جا زبان عوض می‌شود، صدا پایین می‌آید، و سیاست وارد فاز تعلیق می‌شود. «باید بررسی کنیم»، «پیچیدگی‌های منطقه»، «نگران تشدید خشونت هستیم». این‌ها ابزارهای سرکوب نرم‌اند. کمونیسم شورایی، برخلاف بسیاری از چپ‌ها، دچار توهم «کمتر بد» هم نیست. برایش تفاوتی ندارد که خشونت از سوی دولت اسلامی اعمال شود یا دولت لیبرال؛ تفاوت در شکل است، نه در ماهیت. هر دو، وقتی با تهدید واقعی از پایین مواجه می‌شوند، یک واکنش مشترک دارند: حفاظت از نظم.

حتی به قیمت جان انسان‌ها. از این‌روست که پرسش غرب درباره سپاه، از دید شورایی، نه ساده‌لوحانه است و نه ناکافی؛ بلکه یک نمایش سیاسی است برای حفظ امکان مداخله، مذاکره، و در نهایت کنترل. در این چارچوب، سپاه پاسداران فقط یک نهاد سرکوبگر محلی نیست؛ نمونه‌ای فشرده از همان منطقی است که در شکل نرم‌ترش در غرب هم عمل می‌کند: پیوند قدرت سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک در یک ماشین منسجم. تفاوت در درجه خشونت است، نه در منطق آن. و همین است که کمونیسم شورایی اجازه نمی‌دهد غرب، خود را داور اخلاقی معرفی کند. داوری که خود، ذی‌نفع ادامه بازی است. از نظر روان‌شناسی سیاسی، کمونیسم شورایی به جای تمرکز بر نیت‌ها، بر ساختارها تمرکز می‌کند. غرب ممکن است «متأثر» باشد، سیاستمدارانش ممکن است «صادقانه نگران» باشند، اما این‌ها اهمیتی ندارد. آنچه تعیین‌کننده است، کارکرد است. و کارکرد دموکراسی غربی در این لحظه، نه توقف جنایت، بلکه مدیریت آن است؛ به گونه‌ای که نظم جهانی آسیب نبیند. این همان نقطه‌ای است که اخلاق رسمی فرو می‌ریزد و حقیقت عریان می‌شود. در نهایت، اگر امروز بتوان از موضعی سخن گفت که هم رژیم اسلامی را بی‌تعارف یک ماشین تروریستی بداند و هم دموکراسی غربی را شریک شیک این وضعیت، آن موضع اتفاقاً کمونیسم شورایی است. نه چون پاک‌تر است، بلکه چون چیزی برای از دست دادن ندارد. نه دولت می‌خواهد، نه کرسی، نه مشروعیت بین‌المللی. و درست به همین دلیل، می‌تواند ریاکاری را همان‌جا که هست، نام ببرد. این به معنای تقدیس کمونیسم شورایی نیست؛ اما به معنای فهم جایگاه انتقادی آن است. در جهانی که همه یا می‌خواهند حکومت کنند یا در حاشیه قدرت سهمی داشته باشند، تنها گرایش‌هایی که از اساس، قدرت را مسئله می‌دانند، می‌توانند بی‌واهمه بگویند: این «دموکراسی انسان‌دوست»، وقتی پای انقلاب واقعی وسط می‌آید، فقط چهره اتوکشیده همان خشونت قدیمی است.

گرایش کمونیسم شورایی

۲ بهمن ۱۴۰۴ برابر ۲۲ ژانویه ۲۰۲۶